

به نام جان لايتناهي





سرشناسه: اسپینوزا، بندیکتوس دو، ۱۶۳۲-۱۶۷۷م.

Spinoza, Benedictus de

عنوان و نام پدیدآور: اخلاق / اسپینوزا؛ مترجم لیلا امانت ملایی؛ ویراستار سمیه رشیدی.

مشخصات نشر: تهران: ترنگ، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۳۳۲ ص؛ ۵/۱۴×۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹-۲۰-۷۷۴۱-۶۲۲-۹۷۸

یادداشت: .عنوان اصلی: Ethics

موضوع: اخلاق/ Ethics

شناسه افزوده: امانت ملایی، لیلا، مترجم

رده‌بندی کنگره: BJ۱۰۱۲

رده‌بندی دیویی: ۱۷۰

شماره کتابشناسی ملی: ۸۵۱۹۵۶۱



اخلاق

اسپینوزا

مترجم: لیلا امانت ملایی

چاپ پنجم



نشر ترنگ

torang_pub
nashretorang
www.nashretorang.ir



نشر ترنگ



اخلاق

اسپینوزا

مترجم: لیلا امانت‌ملایی

ویراستار: سمیه رشیدی

صفحه آرا: نسرين فیضی

لیتوگرافی و چاپ: پردیس دانش

چاپ پنجم: ۱۴۰۳

تیراژ: ۳۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۷۴۱-۲۰-۹

آدرس: خیابان کارگر جنوبی، خیابان روانمهر، تقاطع خیابان دانشگاه، کوچه میترا، پلاک ۷، واحد ۴

تلفن: ۶۶۴۷۰۳۷۶ / ۶۶۴۰۳۵۲۰ همراه: ۰۹۱۹۹۶۴۶۲۲۴

حق چاپ محفوظ است

nashretorang@gmail.com



فهرست

بخش اول: خدا	۷
تعاریف	۷
قواعد	۹
قضایا	۱۰
بخش دوم: ماهیت و منشأ ذهن	۴۵
پیشگفتار	۴۵
تعاریف	۴۵
قواعد	۴۷
قضایا	۴۷
اصول موضوعه	۶۶
بخش سوم: منشأ و طبیعت عواطف	۱۱۱
تعاریف	۱۱۳
اصول متعارفه	۱۱۴
قضایا	۱۱۴
تعریف عواطف	۱۷۸
تعاریف عمومی عواطف	۱۹۵

۱۹۷	بخش چهارم: بندگی انسان یا قوّت عواطف
۱۹۷	پیشگفتار
۲۰۲	تعاریف
۲۰۳	اصل متعارف
۲۷۲	پیوست
۲۸۳	بخش پنجم: قدرت عقل، یا آزادی انسان
۲۸۳	پیشگفتار
۲۸۸	اصول متعارفه
۲۸۸	قضایا
۳۲۳	فهرست اصطلاحات فارسی، انگلیسی

بخش اول

خدا

تعاریف^۱

- ۱- منظور از «علت خود بودن»^۲ چیزی است که خودش به وجود آمده، یعنی خودش علت وجودش است، یا وجودی که خود ماهیت وجود فقط با بودن او قابل درک و تصور است و ماهیت وجود را در بر می گیرد.
- ۲- چیزی را متناهی در نوع خود^۳ یا محدود در نوع خود می نامند که می تواند توسط چیز دیگری از جنس و ماهیت خود درک شود. به عنوان

۱. تعاریف، امور انشایی هستند، نیازمند اثبات نیستند، بلکه در میان آن فقط هماهنگی لازم است و نباید با هم متناقض باشند.

۲. هم معنای منفی دارد و هم مثبت. معنای منفی اش بی علت یا واجب الوجود و معنای مثبتش بی نیاز از ماسوی و بنابراین همواره موجود بالفعل است.

۳. واژه «متناهی» به معنای ممکن و محدود است. اسپینوزا دو نوع متناهی تصور کرده است: «متناهی مطلق» که به معنای محدود و ممکن است و «متناهی در نوع خود» یعنی قابل مقایسه بودن و از آنجا که فقط اشیاء مشابه ممکن است مقایسه شوند، معنای تناهی یک شیء این است که آن داخل طبقه ای از اشیاء مشابه باشد.

مثال جسم؛ محدود نامیده می‌شود؛ زیرا ما همیشه جسمی بزرگ‌تر از آن را می‌توانیم تصور کنیم. بنابراین یک تفکر یا گمان با یک تفکر دیگر محدود می‌شود، اما یک جسم با تفکر و یک تفکر با جسم، محدود نمی‌شود و نامتناهی است.

۳- منظور من از جوهر^۱ یا ذات، چیزی است که فی نفسه یعنی بدون نیاز به چیز دیگری وجود دارد و به عبارت دیگر از طریق خودش درک می‌شود، مفهومی که می‌تواند مستقل از هر مفهوم دیگری، شکل بگیرد و درک و شناختش مستلزم و وابسته وجود چیز دیگری نباشد.

۴- منظور من از ویژگی یا صفت، همان چیزی است که عقل و قوه خرد آن را به عنوان جزء اصلی ماهیت وجود، درک می‌کند.

۵- منظور من از حالت^۲، تغییرات ماهیت یا آنچه در آن ماهیت وجود دارد که به واسطه‌اش آن ماهیت درک می‌شود، یعنی چیزی غیر از خود آن ماهیت، است.

۶- منظور من از خدا، موجودی کاملاً نامحدود است، یعنی وجودی متشکل از صفات نامحدود که هر یک بیانگر ذات جاودانه و نامحدود آن است.

توضیح: جایی که می‌گویم نامحدود مطلق، منظورم هر چیز نامحدودی که صفات نامحدود بودن در آن می‌تواند قابل انکار باشند نیست، بلکه موجودی که بی نهایت «مطلق» است، در ذات خود هر آنچه بیانگر واقعیت

۱. آن است که ذاتاً موجود باشد و یا چیزی است که به موضوعی نسبت داده نمی‌شود، ولی اشیاء دیگر به آن نسبت داده می‌شوند.

۲. حالت آثار جوهر است، یعنی همین چیزهای جزئی که عالم را به وجود آورده‌اند، به عبارت دیگر، همین عالم.

است را شامل می‌شود و هیچ نفی و انکاری برای آن در کار نیست و او را هیچ انکاری در بر نمی‌گیرد.

۷- چیزی مختار نامیده می‌شود که منحصرأ و به‌تنهایی به اقتضای ذات خود «موجودیت» دارد یعنی واجب‌الوجود است و عمل فقط توسط آن تعیین می‌شود. از سوی دیگر، چیزی مقید یا بهتر است بگوییم مجبور به وجود است که موجودیتش توسط چیزی خارج از خودش به روش ثابت و محدود، تعیین شود.

۸- منظور من از ابدیت، خود وجود است تا آنجا که ضرورتاً و صرفاً بیانگر معنای چیزی ابدی و جاودان است، شناخته شده است.

توضیح: این چنین وجودی مانند ذات یک چیز به‌عنوان حقیقتی ابدی تصور و درک شده است و بنابراین با تداوم یا زمان، قابل توضیح نیست، گرچه این تداوم ممکن است به معنی بدون ابتدا یا انتها (ابدی و ازلی) تصور یا درک شود.

قواعد

۱- هر چیزی که موجودیت دارد، یا درون خودش یا در چیز دیگری موجودیت یافته است.

۲- هر چیزی که از طریق هیچ چیز دیگری قابل تصور نباشد را باید فقط از طریق خودش تصور کرد.

۳- از یک علت مشخص و معلوم می‌توان معلول را شناخت و نتیجه‌ای حاصل می‌شود و از طرف دیگر، اگر علت مشخصی داده نشود، غیر ممکن است که بتوان معلول را شناخت و به نتیجه‌ای رسید.

- ۴- شناخت یک معلول به شناخت آن علت بستگی دارد و شامل آن می‌شود.
- ۵- چیزهایی که هیچ وجه اشتراکی باهم ندارند، قابل درک توسط یکدیگر نیستند.
- ۶- یک تصور باید با متصور یعنی آنچه تصور می‌شود مطابقت داشته باشد.
- ۷- اگر بتوان چیزی را غیر موجود تصور کرد، ذات آن نیز موجود بودن را در برنمی‌گیرد.

قضایا

- قضیه ۱- جوهر یک چیز طبعاً مقدم بر حالات آن چیز (یعنی فعل و انفعالات و تغییرات آن) است.
- برهان- این قضیه در تعاریف ۳ و ۵ تبیین شده است.
- قضیه ۲- دو جوهر که صفات آنها متفاوت است، هیچ چیز مشترکی ندارند.
- برهان- از تعریف شماره ۳ نیز مشهود است؛ زیرا هرکدام باید در ذات خود وجود داشته باشند و از طریق خود تصور شوند. به عبارت دیگر شناخت یکی به معنای شناخت دیگری هم نیست. ثابت شد.
- قضیه ۳- چیزهایی که هیچ وجه اشتراکی باهم ندارند، نمی‌توانند علت یکدیگر باشند.
- برهان- اگر هیچ چیز مشترکی نداشته باشند، نتیجه می‌شود که یکی

از طریق دیگری قابل درک نیست (اصل ۵) و بنابراین یکی نمی‌تواند علت دیگری باشد (اصل ۴). ثابت شد.

قضیه ۴- دو یا چند چیز جدا از هم یا با تفاوت در ویژگی مواد یا با تفاوت در تغییر شکل، از هم متمایز شده‌اند.

برهان- هر آنچه وجود دارد، یا به‌خودی‌خود و یا در چیز دیگری موجودیت دارد (تعریف ۳ و ۵)، یعنی (۳ و ۴) علاوه بر درک، به هیچ چیز جز ماده و تغییرات آن اعطا نمی‌شود؛ بنابراین هیچ چیز علاوه بر درک که توسط آن می‌توان چندین چیز را از یکدیگر متمایز کرد، به‌جز مواد، یا به عبارت دیگر (به تعریف ۴ نگاه کنید)، ویژگی‌ها و اصلاحات آنها داده نمی‌شود. ثابت شد.

قضیه ۵- در عالم نمی‌تواند دو یا چند ماده با ماهیت یا ویژگی یکسان وجود داشته باشد.

برهان- اگر چندین ماده مجزا اعطا شود، باید آنها را از یکدیگر تفکیک کرد، یا با تغییر در صفات یا با تغییر در حالات و وضعیت آنها (قضیه ۴). اگر فقط با تفاوت صفات آنها متمایز شوند که نمی‌تواند بیش از یک ویژگی داشته باشند. اگر به‌واسطه تفاوت حالات آنها، متمایز شوند چون ماده به‌طور طبیعی مقدم بر حالات است (قضیه ۱)، نتیجه این است که با کنار گذاشتن تغییرات و در نظر گرفتن ماده به‌خودی‌خود، (تعریف ۳ و ۴) نمی‌توان یک ذات متفاوت از ذات دیگر را تصور کرد، یعنی (قضیه ۶)، چند ماده وجود ندارد، بلکه فقط یک ذات قابل تمایز است. ثابت شد.

قضیه ۶- یک جوهره و ذات توسط ذات دیگر قابل ایجاد نیست.

برهان- غیرممکن است که در جهان دو ماده با ویژگی یکسان وجود

داشته باشد، یعنی هر دو مورد وجوه اشتراک داشته باشند (قضیه ۲) و بنابراین (قضیه ۳)، یکی نمی‌تواند علت دیگری باشد، هیچ‌یک نمی‌تواند توسط دیگری ایجاد شود. ثابت شد.

نتیجه‌گیری: از این رو نتیجه می‌شود که یک ذات توسط هیچ چیز خارج از خودش ایجاد نمی‌شود؛ زیرا در جهان به جز ذات یا جوهره و حالات آنها هیچ چیزی اعطا نشده است (همان‌طور که از اصل ۱ و تعریف ۳ و ۵ به دست می‌آید) پس (طبق آخرین قضیه) ذات نمی‌تواند توسط ذات دیگری ایجاد شود، بنابراین نمی‌تواند توسط هیچ چیز خارج از خود پدید آید، ثابت شد. این امر از طریق برهان خلف با سهولت بیشتری تبیین شده است؛ زیرا اگر ذات یا جوهره توسط یک علت خارجی تولید می‌شد، آگاهی داشتن به آن به آگاهی داشتن از علت آن بستگی داشت که در این صورت (اصل ۴) و (تعریف ۳) آن دیگر ذات نخواهد بود.

قضیه ۷- وجود به ماهیت جوهره تعلق دارد.

برهان - جوهره توسط هیچ چیز خارجی قابل ایجاد نیست (نتیجه‌گیری، قضیه ۶)، بنابراین جوهره باید خودش علت خودش باشد، یعنی ذات آن لزوماً وجودش را شامل می‌شود، یا وجودش به ماهیت آن وابسته است. ثابت شد.

قضیه ۸- هر ذات یا جوهره‌ای الزاماً بی‌نهایت است.

برهان - فقط یک ذات با صفت یکسان وجود دارد و کل وجود از ماهیت آن ناشی می‌شود؛ بنابراین ماهیت آن وجود را در برمی‌گیرد که یا به صورت محدود است یا بی‌نهایت. به صورت محدود که وجود ندارد، زیرا (تعریف ۲) در این صورت خود آن نیز توسط چیز دیگری از همان

نوع محدود می‌شود که لزوماً نیز وجود هم خواهد داشت (قضیه ۶)؛ و در این صورت دو ماده با ویژگی یکسان وجود می‌داشت که این امر پوچ است (قضیه ۵). بنابراین به صورت بی‌نهایت وجود دارد، ثابت شد.

تبصره ۱- از آنجا که موجود بودن هر چیزی در یک وجود محدود به طور جزئی قابل انکار است و موجود بودن هر چیزی از جمله ماهیت معین در وجود یک موجود نامحدود به علت همین نامحدود بودن، به طور مطلق و بی‌چون و چرا قابل اثبات است (فقط از قضیه ۷) نتیجه می‌شود که هر ذاتی لزوماً نامحدود است.

تبصره ۲- بدون شک برای کسانی که به طور سطحی به همه چیز فکر می‌کنند و به دانستن دلایل اصلی آنها عادت نکرده‌اند، درک قضیه ۷ دشوار خواهد بود؛ زیرا این افراد هیچ تفاوتی بین حالت ذات و خود ذات قائل نیستند و از نحوه ایجاد چیزها بی‌اطلاع هستند. از این رو آنها ممکن است آغازی را که در اشیاء طبیعی مشاهده می‌کنند به ذات نسبت دهند. کسانی که از علل واقعی بی‌اطلاع هستند، کاملاً گیج می‌شوند و فکر می‌کنند که درختان ممکن است مانند انسان صحبت کنند یا اینکه ممکن است انسان آن چنان که از نطفه درست شده از سنگ درست شده باشد و تصور می‌کنند که ممکن است از شکلی به شکل دیگری تغییر کرده باشد. بنابراین کسانی که دو ذات الهی و انسانی را باهم اشتباه می‌گیرند، احساسات انسانی را به راحتی به معبود نسبت می‌دهند، به ویژه تا زمانی که آنها نمی‌دانند شور و نشاط در انسان چگونه ایجاد می‌شود. اما اگر مردم ماهیت ذات را در نظر می‌گرفتند، در صدق و درستی قضیه ۷ شک نمی‌کردند. در حقیقت، این گزاره یک اصل جامع و فراگیر شده است و

نوعی واقع‌گرایی به حساب می‌آمد؛ زیرا در این صورت به لحاظ ماهیتی، آنچه به‌خودی‌خود وجود دارد و از طریق خودش شناخته می‌شود، یعنی چیزی که شناخت آن به شناخت هیچ چیز دیگری وابسته نیست، درک می‌شود. درحالی‌که «حالات یک چیز» در چیزی خارج از ذاتشان وجود دارد و شناخت آنها از طریق شناخت چیزی که در آن موجود هستند، شکل می‌گیرد. بنابراین ممکن است ما گمان‌های راستین دربارهٔ حالات ناموجود داشته باشیم؛ زیرا گرچه ممکن است جدا از قوهٔ درک، وجود واقعی نداشته باشند، اما ذات آنها چنان درگیر چیزی خارج از خودشان است که ممکن است از طریق آن تصور و شناخته شوند. درحالی‌که تنها ذات‌های راستین که خارج از عقل می‌توانند داشته باشند باید در وجود آنها باشد، زیرا آنها از طریق خودشان شناخته می‌شوند. بنابراین برای اینکه یک شخص بگوید که یک ایدهٔ واضح و مشخص دارد، یعنی ایدهٔ واقعی یک ماده، اما مطمئن نیست که آیا چنین ماده‌ای وجود دارد یا نه، مثل این خواهد بود که او بگوید یک ایدهٔ واقعی دارد، اما از غلط بودن یا نبودن آن مطمئن نیست (با کمی توجه این موضوع را روشن می‌کند). یا اگر کسی تأیید کند که این ماده ایجاد شده است، مثل گفتن یک ایدهٔ نادرست است، به‌طور خلاصه، اوج پوچ بودن.

بنابراین لزوماً باید پذیرفت که وجود ماده مانند ذات آن یک حقیقت ابدی است و بنابراین می‌توانیم با فرایند دیگری از استدلال نتیجه بگیریم که چنین ماده‌ای وجود دارد. من فکر می‌کنم که این کار ممکن است به یک‌باره انجام شود و برای ادامهٔ منظم براهین، باید مقدمات را ارائه دهیم:

۱- تعریف واقعی چیزی فراتر از ماهیت تعریف‌شدهٔ آن نیست و چیزی برتر از آن را بیان نمی‌کند.

۲- از آنجا که چیزی فراتر از ماهیت چیز تعریف شده را بیان نمی‌کند، هیچ تعریفی هم بیانگر یا دلیل بر تعدادی مشخص از چیزی که مورد تعریف قرار گرفته، نیست. به عنوان مثال، تعریف مثلث، چیزی فراتر از ماهیت واقعی یک مثلث را بیان نمی‌کند و بر تعداد خاصی از مثلث‌ها دلالت ندارد، فقط کلیتی از معنا و مفهوم یک مثلث است.

۳- لزوماً برای وجود هر چیزی علت و دلیلی وجود دارد.

۴- این علت وجودی یا باید در ذات و معنای چیز تعریف شده باشد، یا باید جدا از چنین تعریفی فرض شده باشد.

بنابراین نتیجه گرفته می‌شود که اگر تعداد معینی از چیزهای منفرد در طبیعت وجود داشته باشد، باید دلیلی برای وجود دقیقاً آن تعداد وجود داشته باشد، نه بیشتر و نه کمتر. به عنوان مثال، اگر بیست مرد در جهان وجود داشته باشند، (به خاطر سادگی، تصور کنیم آنها همزمان وجود داشته باشند و هیچ پیشینه‌ای نداشته‌اند) و ما می‌خواهیم از وجود این بیست مرد حساب کنیم که برای نشان دادن، علت وجود انسان به‌طور کلی کافی نخواهد بود؛ همچنین باید نشان دهیم که چرا «دقیقاً» بیست مرد وجود دارد، نه بیشتر و نه کمتر! برای علتی باید وجود هر فرد تعیین شود. اکنون این علت نمی‌تواند در ذات واقعی انسان باشد، زیرا تعریف واقعی انسان شامل هیچ‌گونه در نظر گرفتن عدد بیستی نیست. در نتیجه، علت وجود این بیست مرد و به تبع آن هر یک از آنها، لزوماً باید به‌طور خارجی برای هر فرد جست‌وجو شود. از این رو ما می‌توانیم یک قانون مطلق وضع کنیم که هر چیزی که ممکن است از چند نفر تشکیل شود باید یک دلیل خارجی داشته باشد و همان‌طور که قبلاً نشان داده شد که وجود به ماهیت ماده

مربوط می‌شود، لزوماً وجود باید در تعریف آن گنجانده شود و فقط از تعریف آن وجود باید استنباط شود. اما از تعریف آن (همان‌طور که نشان دادیم، تبصره‌های ۲ و ۳)، ما نمی‌توانیم وجود چندین ماده را استنباط کنیم، ثابت شد.

قضیه ۹- هرچه واقعیت یا بودن یک چیز بیشتر باشد، تعداد صفات آن بیشتر است (تعریف ۴).

قضیه ۱۰- هر ویژگی خاص از یک ماده باید از طریق خودش درک شود.

برهان - ویژگی، آن چیزی است که عقل از ماده درک می‌کند، به‌عنوان ماده اصلی آن (تعریف ۴) و بنابراین باید از طریق خودش درک شود (تعریف ۳) ثابت شد.

تبصره - بنابراین آشکار است که اگرچه دو ویژگی در واقع متمایز تصور می‌شوند، یعنی یکی بدون کمک دیگری نمی‌شود، بنابراین نتیجه بگیرید که آنها دو موجودیت یا دو ماده مختلف را تشکیل می‌دهند؛ زیرا این ذات ماده است که هر یک از صفات آن از طریق خود تصور می‌شود، زیرا که همه صفاتی که همیشه به‌طور همزمان در آن وجود داشته است و هیچ‌کس دیگری نمی‌تواند تولید کند، اما هرکدام واقعیت یا جوهر بودن را بیان می‌کنند. بنابراین انتساب چندین ویژگی به یک ماده بسیار پوچ است؛ زیرا هیچ چیز در طبیعت روشن‌تر از این نیست که هر موجودی باید تحت ویژگی خاصی تصور شود و اینکه واقعیت یا بودن آن متناسب با تعداد صفات بیانگر ضرورت یا ابدیت و بی‌نهایت است.

در نتیجه کاملاً واضح است که یک موجود کاملاً بی‌نهایت لزوماً باید

به گونه‌ای تعریف شود که از صفات بی‌نهایت تشکیل شده باشد که هر کدام بیانگر ذات جاوید و نامحدود خاصی هستند.

اگر کسی اکنون سؤال کند که با چه علامتی می‌تواند مواد مختلف را تشخیص دهد، باید گزاره‌های زیر را بخواند که نشان می‌دهد در جهان فقط یک ماده وجود دارد و اینکه کاملاً نامحدود است، بنابراین چنین علامتی بیهوده جست‌وجو می‌شود.

قضیه ۱۱- خدا یا جوهر، متشکل از صفات بی‌نهایت که هر یک بیانگر ذات جاودانه و نامحدود است، لزوماً وجود دارد.

برهان- اگر این مورد انکار شد، در صورت امکان تصور کنید که آن خدا وجود ندارد: پس ذات او وجود را در بر نمی‌گیرد. اما این (بنا بر قضیه ۷) پوچ است. بنابراین خدا لزوماً وجود دارد.

استدلالی دیگر- از هر نظر علت یا دلیل باید تعیین شود، یا برای وجود آن، یا برای وجود نداشتن آن. به عنوان مثال اگر مثلثی وجود داشته باشد، باید دلیل یا علتی برای وجود آن ارائه شود؛ اگر برعکس، وجود نداشته باشد، باید علتی نیز ارائه شود که مانع از وجود آن می‌شود، یا وجود آن را باطل می‌کند. این دلیل یا علت یا باید در طبیعت چیز مورد بحث باشد، یا خارج از آن. به عنوان مثال، دلیل وجود نداشتن یک دایره مربع در ماهیت آن مشخص شده است، یعنی چون شامل یک تناقض است. از طرف دیگر، وجود ماده نیز صرفاً از طبیعت آن ناشی می‌شود، از آنجا که ماهیت آن شامل وجود می‌شود. (قضیه ۷ را ببینید). اما دلیل وجود یک مثلث یا یک دایره از ذات آن شکل‌ها نیست، بلکه از ترتیب ماهیت جهانی در گسترش است. از حالت دوم باید نتیجه گرفت: یا اینکه مثلث لزوماً وجود دارد،

یا وجود آن غیرممکن است. خیلی چیزها بدیهی است. ازاین‌رو نتیجه می‌شود که هر چیز ضرورتاً و در صورت عدم ارائه دلیلی که مانع وجودش شود، وجود دارد. بنابراین اگر هیچ علت و دلیلی ارائه نشود که مانع از وجود خدا شود یا وجود او را از بین ببرد، قطعاً باید نتیجه بگیریم که او لزوماً وجود دارد. اگر چنین دلیل یا علتی باید بیان شود، یا باید از ذات خدا گرفته شود، یا از ماده‌ای خارج از ذات او گرفته شده باشد. زیرا اگر این از طبیعت یکسانی بود، با وجود همین واقعیت، خدا پذیرفته می‌شد که وجود دارد. اما ماده‌ای با ماهیت دیگر نمی‌تواند هیچ اشتراکی با خدا داشته باشد (توسط قضیه ۲)، بنابراین نمی‌تواند وجود او را ایجاد کند یا از بین ببرد. بنابراین دلیل یا علتی که وجود الهی را ابطال کند، نمی‌تواند از هیچ چیز خارج از ذات الهی استخراج شود، اگر خدا وجود نداشته باشد، باید از ذات خود خدا ناشی شود که شامل یک تناقض است. اینکه چنین تصدیقی راجع به وجودی کاملاً بی‌نهایت و کاملاً بی‌عیب و نقص باشد پوچ است؛ بنابراین نه در ذات خدا و نه در خارج از ذات او نمی‌توان علتی یا دلیلی قائل شد که وجود او را باطل کند. بنابراین خداوند لزوماً وجود دارد، ثابت شد.

استدلالی دیگر: توانایی بالقوه عدم، نفی قدرت است و برعکس توانایی بالقوه وجود، همان‌گونه که بدیهی است، قدرت است. بنابراین اگر آنچه لزوماً وجود دارد چیزی جز موجودات متناهی نباشد، چنین موجودات محدودی قدرتمندتر از موجودی کاملاً نامحدود هستند که این آشکارا پوچ است. بنابراین یا هیچ چیز وجود ندارد، یا موجودی کاملاً بی‌نهایت نیز لزوماً وجود دارد. حالا ما یا در خودمان وجود داریم، یا در چیز دیگری که لزوماً وجود دارد (به قاعده ۱ و قضیه ۷ نگاه کنید)، بنابراین یک موجود کاملاً

بی‌نهایت به عبارت دیگر، خدا (تعریف ۶) الزاماً وجود دارد، ثابت شد.

تبصره- توجه داشته باشید. در این آخرین اثبات، من عمداً وجود خدا را با روش پی بردن از معلول به علت، نشان داده‌ام، به این دلیل که در این صورت، اثبات به‌آسانی قابل فهم است، نه به این دلیل که از همان مقدمات، وجود خدا به روش پیشینی قابل اثبات نباشد. زیرا همان‌طور که پتانسیل وجود یک قدرت است، نتیجه گرفته می‌شود که متناسب با افزایش واقعیت در ماهیت یک چیز، قدرت آن برای وجود نیز افزایش می‌یابد. بنابراین موجودی کاملاً بی‌نهایت، مانند خداوند، از خود قدرت وجودی کاملاً نامتناهی دارد و از این رو بی‌چون و چرا وجود دارد. شاید عده زیادی باشند که قادر به دیدن قدرت اثبات این دلیل نباشند، زیرا آنها فقط عادت دارند که مواردی را که از دلایل خارجی سرچشمه می‌گیرند، در نظر بگیرند. از این دلایل خارجی آنها می‌بینند که چیزهایی که به سرعت به وجود می‌آیند، به سرعت نیز از بین می‌روند. درحالی که دستیابی به موفقیت را دشوارتر می‌دانند، یعنی عقیده دارند چیزهایی را که تصور می‌کنند پیچیده‌تر است، به راحتی به وجود نمی‌آیند.

با این حال، برای از بین بردن این تصور غلط لازم نیست که در اینجا میزان حقیقت را در ضرب المثل «آنچه سریع می‌آید، سریع می‌رود» نشان دهیم» و همچنین بحث من این نیست که آیا از نظر طبیعت جهانی همه کارها به همان اندازه آسان هستند یا غیر از این است. فقط لازم است یادآوری کنم که من در اینجا در مورد چیزهایی صحبت نمی‌کنم که از طریق عوامل خارج از خودشان ساخته می‌شوند، بلکه در مورد چیزهایی صحبت می‌کنم که (قضیه ۶) نمی‌توانند معلول علت‌های خارجی باشند.

چیزهایی که در اثر علل خارجی تولید می‌شوند، خواه از قسمت‌های زیادی تشکیل شده باشند خواه از قسمت‌های کم، هر کمال یا واقعیتهایی که دارند فقط متأثر از علت خارجی‌شان است و بنابراین وجود آنها صرفاً از کمال علت خارجی آنها ناشی می‌شود، نه از خود آنها. برعکس، هر کمالی که در جوهر وجود داشته باشد، دلیل خارجی ندارد. بنابراین وجود جوهر باید صرفاً از ذات خودش ناشی شود، چون جوهر چیزی غیر از ذات خود نیست. بنابراین کمال یک چیز وجود آن را باطل نمی‌کند، بلکه برعکس، وجود آن را اظهار و اثبات می‌کند. از طرف دیگر، نقص، وجود را ابطال می‌کند. بنابراین نمی‌توان نسبت به وجود هر چیزی اطمینانی بیشتر از اطمینان وجود یک موجود کاملاً بی‌نهایت یا کامل یعنی خدا داشت. از آنجا که ذات او تماماً مستثنی و عاری از نقص است و شامل کمال مطلق است، همه دلایل ناشی از تردید در مورد وجود او از بین می‌رود و حداکثر اطمینان در مورد وجود او کسب می‌شود. فکر می‌کنم این حتی با کمترین دقت برای همه خوانندگان، بدیهی و واضح خواهد بود.

قضیه ۱۲- هیچ صفتی از جوهر را نمی‌توان تصور کرد که لازمه درک آن، تقسیم شدن آن به اجزاء باشد.

برهان- اجزائی که در آن جوهر از طریق تقسیم به آنها درک می‌شوند، یا ماهیت جوهر را حفظ خواهند کرد یا نخواهند کرد. اگر جزء تشکیل‌دهنده جوهر را حفظ کند (توسط قضیه ۸) پس هر قسمت الزاماً بی‌نهایت و (توسط قضیه ۶) خود علت و (توسط قضیه ۵) و عملکردش متشکل از یک ویژگی متفاوت خواهد بود، بنابراین در این صورت از یک جوهر می‌تواند چندین جوهر تشکیل شود که این پوچ و باطل است. علاوه بر

این، این اجزاء (توسط قضیه ۲) هیچ چیز مشترکی با کل جوهر ندارند و ممکن می‌شود که کل (توسط تعریف ۴) بدون اجزای آن تصور شوند که همه به پوچ بودن این اعتراف می‌کنند و اگر حالت دوم را در نظر بگیریم که در آن صورت اجزاء، ماهیت جوهر را حفظ نمی‌کنند، اگر کل جوهر به قسمت‌های مساوی تقسیم شود، ماهیتش را از دست می‌دهد و دیگر وجود نخواهد داشت که باطل است. ثابت شد.

قضیه ۱۳- جوهر یا ذات کاملاً بی‌نهایت، قابل تقسیم نیست.
 برهان - اگر بتوان آن را تقسیم کرد، قسمت‌هایی که به آن تقسیم شده است یا ماهیت ذات یا جوهر کاملاً بی‌نهایت را حفظ می‌کنند، یا حفظ نمی‌کنند. اگر مورد اول باشد، یعنی اگر ماهیت ذات را حفظ کند پس باید چندین ذات از همان ماهیت داشته باشیم که (توسط قضیه ۵) پوچ است. اگر مورد دوم باشد یعنی ماهیت جوهر را حفظ نکند، بنابراین (توسط قضیه ۱۴) جوهر کاملاً بی‌نهایت می‌تواند از بین برود که (توسط قضیه ۱۱) باطل است. نتیجه‌گیری: بنابراین هیچ جوهری و در نتیجه هیچ جوهر تعمیم‌یافته‌ای، از این جهت که جوهر است، قابل تقسیم نیست. ثابت شد.
 تبصره - تفکیک‌ناپذیری جوهر ممکن است به شرح زیر به راحتی قابل درک باشد.

ماهیت ماده فقط می‌تواند بی‌نهایت تصور شود و با جزئی از جوهر، هیچ چیز دیگری غیر از جوهر محدود قابل درک نیست که (طبق قضیه ۸) یک تناقض آشکار است.

قضیه ۱۴- جز خدا هیچ ذاتی مسلم و قابل تصور نیست.

برهان - از آنجا که خداوند موجودی کاملاً نامتناهی است، هیچ صفتی از او که بیانگر ماهیت جوهر باشد، قابل انکار نیست (توسط تعریف ۶) و او لزوماً وجود دارد (توسط قضیه ۱۱) و اگر به غیر از خدا جوهر دیگری وجود داشت، باید با برخی از صفات خدا توضیح داده می‌شد و در این صورت دو ذات با ویژگی یکسان وجود خواهند داشت که (توسط قضیه ۵) باطل است؛ بنابراین جز خدا هیچ جوهره‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد و یا حتی تصور شود. اگر می‌شد آن را تصور کرد، لزوماً باید به صورت موجود تصور شود، اما این (بنا بر قسمت اول این استدلال) باطل است. بنابراین جز خدا هیچ ذاتی قابلیت بودن و حتی تصور شدن ندارد، ثابت شد.

نتیجه‌گیری: واضح است. بنابراین اولاً خدا یکی است، یعنی (توسط تعریف ۶) فقط یک جوهر در جهان قابل بودن است و همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، آن جوهر کاملاً نامحدود است (در یادداشت قضیه ۱۰) در ثانی این بسط و تفکر یا صفات خداوند است یا علاماتی از صفات خدا. قضیه ۱۵ - هرچه هست، در خداست و بدون خدا هیچ چیز نمی‌تواند باشد، یا تصور شود.

برهان - علاوه بر خدا، هیچ ذاتی قابل تصور نیست (توسط قضیه ۱۴)، یعنی (توسط تعریف ۳) هیچ چیز نیست که از طریق خودش درک شود و اما حالات هم (توسط تعریف ۵) بدون جوهر نه می‌توانند وجود داشته باشند و نه تصور شوند. بنابراین آنها فقط می‌توانند در ذات الهی باشند و فقط از طریق آن می‌توانند به تصور درآیند و اما جواهر و حالات، مجموع وجود را تشکیل می‌دهند (توسط اصل ۱). بنابراین بدون خدا هیچ چیز نمی‌تواند وجود داشته باشد یا تصور شود، ثابت شد.

تبصره - برخی ادعا می‌کنند که خداوند مانند یک انسان، از جسم و روان تشکیل شده و مستعد احساسات است. اینکه چقدر این افراد از حقیقت فاصله گرفته‌اند، به اندازه کافی از آنچه گفته شد معلوم است. اما من اینها را کنار می‌گذارم و می‌گذرم؛ زیرا همه کسانی که در هر حال در ذات الهی تأمل کرده‌اند، جسمانیت خدا را انکار می‌کنند. از این نظر آنها روش اثبات بسیار خوبی در این واقعیت دارند که می‌گویند ما از نظر بدن مقدار مشخص و محدودی را درک می‌کنیم که دارای عرض و طول و عمق بوده و محدود به یک شکل خاص است و اوج پوچی است که چنین تصویری از خداوند که موجودی کاملاً بی‌منتها است را ارائه دهند. در عین حال آنها باز به دلایل دیگری سعی می‌کنند حرف خود را ثابت کنند و اظهار می‌کنند که ماده‌ای طبیعی یا گسترده را کاملاً جدا از ذات الهی می‌پندارند و می‌گویند این ماده توسط خداوند خلق شده است. آنها به این دلیل که می‌گویند ذات الهی می‌تواند خلق شده باشد، کاملاً جاهل هستند. بنابراین به وضوح نشان می‌دهند که معنی کلمات خود را نمی‌دانند. من خودم لااقل به قضاوت خودم کاملاً واضح ثابت کردم (قضیه ۴، یادداشت ۲ و قضیه ۸) که هیچ ذاتی غیر از خودش نمی‌تواند از دیگری تولید یا ایجاد شود. من نشان دادم (در قضیه ۱۴) که جز خدا هیچ ذاتی قابلیت وجود داشتن و تصور شدن را ندارد. از این رو به این نتیجه رسیدیم که ذات «بسیط»^۱ یکی از صفات بیکران خداوند است. با این حال برای توضیح کامل‌تر، استدلال‌های مخالفانم که همه از نکات زیر نشئت می‌گیرند را رد می‌کنم:

۱. از صفات خداوند است که به معنای گستردگی در همه جوانب یا در همه جا گسترده است.